

کی سیب می خوره

(مجموعه داستان)

میلاد صادقی



کتابسرای تندیس

میلاد میر محمد صادقی

کی سبب می خوره، مجموعه داستان

کتابسرای تندیس، ۱۳۹۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات غیبی

داستانهای فارسی - قرن ۱۳ ق

ISBN 978-600-182-064-9

PIR AIP1 / الف ۳۸۲۵ / ک ۱۳۹۰

۸ ۱۶ ۳۱۶۲

۲۲۵۲۲۲۰

کتابخانه ملی ایران



کتابسرای تندیس

تهران، خیابان ولی عصر نرسیده به استان مطهری، شماره ۱۹۷۷

تلفن: ۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۸۸۹۱۳۸۷۹ دفتر: دورنگار و تلفن: ۸۸۹۱۳۰۲۸ - ۸۸۹۱۳۰۸۱

E-mail: info@ketabsarayetandis.com www.ketabsarayetandis.com

کی سبب می خوره

نویسنده: میلاد صادقی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۵۰۰

چاپ: غزال

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۹-۶۴-۱۸۲-۰۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-182-064-9

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

تسوية

..... ٥٩	٥٩
..... ١٦	١٦
..... ٧٢	٧٢
..... ٥٦	٥٦
..... ١٦	١٦
..... ١٥	١٥
..... ٧٥	٧٥
..... ٥٢	٥٢
..... ٦٧	٦٧
..... ٧٧	٧٧
..... ١٨	١٨

می فرستاد یا نه. پایی اش نمی شدم. خواستم بدانی همه اش را می دانم. آن بیست و سه چهار سال رفاقت مان آن قدر شناخته بودمت که بدانم چیزی هم اگر دستت برسد جواب نمی دهی. قضیه ی ورونیکا را نمی دانست. لزومی نداشت بداند. لابد گذاشته بود پای غرورت. می گفتم چی؟ حالا که نه تو بودی و نه ورونیکا. گذاشتم خودش بفهمد. از خواهرت یا چه می دانم هر کس دیگر. ماجرای تان را که فهمید دیگر چیزی ننوشت. کارش شد غلط گیری کتاب این و آن. دلزدگی اش از شعر تقصیر تو بود. ول کردن دانشگاهش تقصیر تو بود و تقصیر تو بود که سی سال نپرسید. نپرسید فرارت از ایران برای چهارتا میتینگ دانشجویی مان بود یا قرار و مدارت با ورونیکا. چه قدر یک شبه دنیا عوض شد، نه؟ تو با دختر سفیر زدی به چاک و من ماندم و نامرد رادمرد و دختر میرزا صالح کفش فروشی که سه ماه بود از خانه ی پدری فرار کرده بود و به خانه اش، به خانه مان، پناهنده شده بود. حتا به من هم نامه ندادی. از ترس شفیعه بود یا از شرم من؟ برنگشتم اصفهان. به روی مان هم نیاوردیم آب ها که از آسیاب بیفتد، جاکیر که بشوی خبرش می کنی یا نه. فکر کردی جوجه دانشجوی همبازی لاس خشکه های دختر سفیر، ارزشش بیش تر از شفیعه است برای تو. نه. اگر پای شفیعه وسط نبود، می گفتم به جهنم. بگذار بزند تو خط مارکسیست امپریالیست بازی! تو که اعتقاد داشتی به این ایسم ها، نه؟ همه چیز برات خط کشی شده بود. درس خواندنت که روی پشت بام با من بود و رجز خوانی هات که رو حوض حیاط دانشگاه با شفیعه؛ فرار و بلندپروازی هات هم لابد با ورونیکا باید می بود. نمی خواهم بگویم شب و روز این سی سال برای شفیعه به اشک و آه دوری ات گذشته. خوبی آدمیزاد این است که عادت می کند. هر سه عادت کرده ایم. نمی خواهم بدانم چه شد که تن دادی به زندگی عادی. همه تن داده ایم. مخصوصن تویی که هیچ کار را دست تنها انجام نمی دهی... چه فایده؟ بعد این همه سال نمک پاشیدن بر زخم های کهنه دلیل ندارد. بعد ازدواج، با خانواده آشتی اش دادم. خودم اما روی برگشتن نداشتم. نه روی دیدن آقا جانم را داشتم و

نه دل شنیدن گریه‌های لیلا را. شنیدم من را مقصر می‌داند. مقصر که دست را تو سفارت بند کرده‌ام. که کف دستم را بو نکرده بودم با ورونیکا می‌ریزی رو هم. که گذاشتی رفتی و من ماندم و خواهرت لیلا و شفیعه... حالا حتماً من شده‌ام رقیب مکار و رقیب نامرد و نامزد بی‌وفا و تو شده‌ای مجنون شکست خورده و بی‌پناه! باید چه می‌کردم؟ تو بودی چه می‌کردی؟ برای لیلا که بد نشد. کتابچی را ول کرد رسید به زرگر. شفیعه همه‌چی‌اش را باخته بود. فقط مانده بودم من. ماندم. نیمچه ارثی بعد رفتن آقا جان بهم رسید و رفت بالای بدهی‌ها و کتابفروشی یک دهنه‌ی کوچکی در خیابان انقلاب. آدم به آخرهای کار که برسد، آینده‌ای که نباشد، برمی‌گردد به قبل. این روزها کار هر دومان شده مرور، مرور... حسین، نه این که بگویم شفیعه دوستم نداشته اما دیروز بعد این همه سال حس کردم انگار تمام این مدت تجسم مردانه‌ی چون تویی بوده‌ام برای او. کشف بزرگی بود، نه؟ کشف بود یا اعتراف؟ نمی‌دانم. انگار هرچه هم برای خوشختی سگ‌دو بزنی سرآخر باز جمعه‌ای می‌رسد که شفیعه‌ات سرطان گرفته باشد و عهد، دست خط کوفتی «تو» بیفتد وسط دلگیری غروبش و او باز بعد سی سال سکوت کند. زمان که می‌گذرد خشم آدم به سستی بدل می‌شود. حسادت و غرور و این جور چیزها دیگر برایم اهمیتی ندارد. سست شده‌ایم. این‌ها را محض خودم نمی‌نویسم. حس می‌کنم نیمی از وجود شفیعه جایی لای شعارها و شعرها و کله‌خوابی‌های سی سال پیش تو مانده. کارت شفیعه را برایت می‌فرستم. صبح‌ها تا ظهر مغازه‌ام (بجر یکشنبه‌ها که شفیعه را می‌برم دکتر).